

کشف طبقه ای جدید در نظام سرمایه داری

پس از فروکش کردن اولین موج انقلابی طبقه کارگر در اواخر سال های 20 قرن بیستم و سقوط دولت شورواها و غلطیدن حزب بلشویک به رویونیسم «استالینیستی» و به انحراف کشیده شدن موج دوم انقلابی در اواخر دهه 50 تا اوایل 70 میلادی توسط تئوری های سازشکارانه ی ترویسستی برخاسته از کوبا و مائویسم چینی، انواع و اقسام تئوری های سرمایه دارانه ای جنبش های چپ را متأثر ساخت و از آنجاییکه در دوران رکود مبارزات پرولتاریای جهانی مطرح می گشتند، عمر نسبتاً طولانی ای را تجربه کردند که آثار آن تا کنون باقیست. چرا که تئوری هایی که طبقه کارگر را متوهم می سازند، فقط از دو طریق می توانند از ذهنش زوده شوند. راه اول، حضور عنصر آگاه به ایدئولوژی علم مبارزه طبقاتی (مارکسیسم انقلابی) است که با در آمیختن در زندگی روزمره کارگران و تجربیات مستقیم او در خلال گذران زندگی، توهومات بی پایه را در هم شکسته و با واقعیت جامعه طبقاتی و علم مبارزه طبقاتی جایگزین سازد، که متأسفانه به علت شرایط ویژه ی آن دوران، چنین عنصر آگاهی غایب بود. راه دوم، از طریق شرکت مستقیم توده های کارگری در مبارزات انقلابی است که تنها هنگام دوران انقلابی امکان پذیر است. البته در چنین دورانی تئوری های غیر واقعی در عمل اعتبار خود را از دست خواهند داد، اما اگر در چنین موقعیتی عنصر آگاه شکل نگرفته باشد، باز هم توده ی کارگری برای پیشبرد مبارزاتش به تئوری های انقلابی دیگری متوسل خواهند شد که بیانگر منافع طبقات غیر پرولتری است. همانطور که در دوره ی پیشین (دهه 50 تا 70 میلادی) چنین شد.

یکی از این تئوری هایی که بخصوص بعد از سالهای 70 رو به رشد گذاشت و تا کنون تسلط خود را در برخی اذهان ناتوان از تفکر و تحقیق مستقل حفظ کرده است، تز «طبقه متوسط» است. «طبقه متوسط» واژه ای است که در علم مبارزه طبقاتی به طبقه «بورژوا» در شیوه ی تولید فئودالی اطلاق می شود و در شیوه تولید سرمایه داری دارای معنی نیست. چرا که بر مبنای علم مبارزه طبقاتی، شیوه تولید سرمایه داری جامعه را به دو طبقه بورژوا و پرولتر تقسیم می کند. طبقه بورژوازی، یا سرمایه دار، به گروه اجتماعی ای گفته می شود که دارای مالکیت و کنترل خصوصی بر ابزار تولید است. و طبقه پرولتاریا، طبقه ای است که دارای هیچگونه مالکیت و یا کنترلی بر ابزار تولید نبوده و تنها با فروش نیروی کار خود گذران زندگی می کند. در این میان طبقه ی دیگری وجود ندارد. اما پرولتاریا و بورژوازی به اقتضای مختلف قابل تقسیم می باشند. مثلاً، خرده بورژوازی و یا بورژوازی متوسط و بورژوازی بزرگ که تنها بیانگر میزان دارایی شان می باشد. و یا بر حسب رشته ی کاری شان به بورژوازی صنعتی، کشاورزی، مالی و خدماتی و ... تقسیم می شوند که دارای تفاوت ماهوی نمی باشند. پرولتاریا نیز به اقتضای «بفه سفید» و «بفه آبی» و اریستوکراسی» و صنعتی و خدماتی و ... قابل تقسیم است که باز هم دوباره دارای تفاوت ماهوی نیستند و صرفاً بر مبنای فرعیات دسته بندی می شوند. اما «طبقه متوسطی» که نه بورژوازی است و نه پرولتاریا در شیوه ی تولید سرمایه داری محال است و با هیچ تعریف اقتصادی و اجتماعی ای قابل توجیه نیست. به همین دلیل است که می بینیم معتقدین به این طبقه بندی اجتماعی از ارائه تعریف علمی عاجزند و نمی توانند جایگاه ویژه ای برای این طبقه ی تازه کشف شده در رابطه با روند تولید ارائه دهند. آنها به میزان درآمد رجوع می کنند و با این کار تقسیم بندی طبقاتی علمی جامعه ی سرمایه داری را مخدوش کرده و نفی می کنند. چرا؟ چون این یک واقعیت است که در برخی جوامع درآمد برخی از کارگران معروف به «اریستوکراسی» کارگری، بیشتر از درآمد یک مغازه دار کوچک خرده بورژوا است، اما، ماهیت طبقاتی ایشان در جایگاه تولیدی شان، دو طبقه متخاصم را نمایندگی می کنند که قابل تجمیع نمی باشند.

بتازگی ما با نمونه ی بسیار مضحکی روبرو گشتیم که آنچنان گرفتار توهم «طبقه متوسط» گشته است که حتی با میزان درآمد نیز آن را مشخص نمی سازد. در مطلبی با عنوان «جنگ دولت با طبقه ی متوسط به فمینیست ها رسید» از خانم وحیده مولوی می خوانیم: «دولت با هدفمند کردن پارانه ها طبقه متوسط را می چلانند. شیوه ی اقتصاد جانش را تا انتها بالا می کشد و آن را به فرو رفتن در یک حیات صرفاً بیولوژیک محکوم می کند... طبقه ی متوسطی که رشد فرهنگی اش متوقف شده، قدرت اقتصادی چندانی ندارد، دغدغه های مالی ذهنش را آشفته کرده و مجبور است فقط برای گذران زندگی (و نه حتی رفاه نسبی) چند نوبت کار کند؛ از همه ی حوزه های تاثیرگذار اخراج شود. به موجود زنده ای تبدیل شود که جز زنده ماندن هدفی و افقی ندارد.» آیا به نظر شما مضحک نیست. تنها توجیه باورمندان به «طبقه متوسط» زندگی بهتر ایشان از دیگر کارگران بود، اما اینک که به اعتراف خانم وحیده مولوی، این «طبقه» دیگر دارای امتیاز درآمد بیشتر از دیگر پرولترها نیست، پس چه توجیحی برای موجودیت این طبقه می تواند ارائه شود؟

بیانیه ی زنان اصلاح طلب از خنده گریه ام انداخت

نمی دانم به حرفهای این اصلاح طلبان بخندم ویا از آنها گریه کنم. آقای موسوی که هنوز در رویا به سر می برد و فکر می کند که نام امام خمینی اش در میان مردم و یا حتی دیگر جناح های حکومتی دارای ذره ای اعتبار است و در هر سخنرانی آن را تکرار می کند و چزندایش را بعنوان الگو عرضه می کند که هم باعث خنده ی مردم می شود و هم باعث انزجارشان. البته از نظر من اشکالی ندارد، چرا که میج اصلاح طلبان را در مقابل مردم باز کرده و ایشان را سریعتر منزوی خواهد ساخت. اما، این فقط موسوی نیست که چنین گاف هایی می زند. امروز بیانیه ای از طرف زنان اصلاح طلب به حمایت از آذر منصوری، یکی از بازداشت شدگان حزب مشارکت صادر شده است که به گمانم در عوض کمک به او باعث ایجاد احساسات منفی ای در مردم شود. چرا که در این بیانیه پس از «تعریف و تمجید» از کوشش های این زن زندانی، که همه خواهان آزادی فوری اش هستیم، آمده است: «لذا از همه ی فعالان سیاسی و آزاداندیشان دردمند و دلسوز ایرانی می خواهیم که با بهره گیری از تمامی ظرفیت های خود تلاش کنند تا همه ی زنان در بند که به جرم نقادی جریان موجود و معترض بودن به وضعیت نابسامان پس از انتخابات، در بند به سر می برند، از جمله خواهر عزیز، صبور و سخت کوشمان، معاون سیاسی دبیرکل جبهه مشارکت ایران اسلامی، آذر منصوری، از زندان آزاد شوند تا اعتبار نظام اسلامی که باید برپایه معنویت و عدالت و آزادی استوار بماند، بیش از این لطمه نبیند و در عین حال جامعه از تواناییها و ظرفیت های فکری، روحی و معنوی آنان بهره لازم را ببرد.» (بیانیه مجمع زنان اصلاح طلب)

ترا به هر که می پرسنید، باورتان می شود که این خانم ها در کمال پر رویی و با وقاحت کامل صحبت از اعتبار حکومت فالتین و متجاوزین و تبهکاران مافیایی بکنند که در سی سال گذشته، به روایت افشاگری های خودشان علیه همدیگر، از هیچ چیز برای سیراب ساختن شهوت جنسی و مالی و غریزه آدمکشی شان شرم نکرده اند؟ آنهم اعتباری که بر مبنای «معنویت و عدالت و آزادی» استوار بوده است؟؟ آیا این حرف در مورد حکومتی که مسئولین آن در 30 سال پیش حکم به تجاوز به دختران باکره را در زندان ها می دادند تا معصوم از دنیا نروند و امروز هم حداقل در کهریزک از مردهای جوان هم نگذشتند، یا در مورد حکومتی که 30 سال است که برای سیراب کردن شهوت قدرتش هر

صدای معترضی را با حکم فله ای اعدام ساکت کرده است و می کند، و یا مسئولانی که برای سیراب کردن شهوت ثروت شان میلیاردها میلیارد دلار درآمد نفتی و ثروت های بیکران این ملت را غارت و چپاول کرده اند، خنده آور و در عین تأثر آور نیست؟ واقعاً این خانم ها در کجا زندگی کرده اند که چنین می ادیبند و چنین می گویند؟ بغیر از آنست که حتماً خودشان از همسران کسانی هستند که چنین احکامی را صادر می کردند و یا حتی مستقیماً در اجرای آنان دخالت داشته اند. شرمندان باد!

آغوش باز اصلاح طلبان برای هاشمی رفسنجانی

آیا به خاطر دارید که چگونه هاشمی رفسنجانی هواداری و شعارهای حمایت مردم را که در نماز جمعه ی معروفش نشان دادند چگونه به سرعت به بیت رهبری برد و با معامله ای آنها را به مصونیت خود و خانواده اش از تعرضات دولت کودتا فروخت؟ آیا به یاد دارید که در افتتاح مجلس خبرگان که به مردم و اصلاح طلبان دیگر قول داده بود که رهبری را وادار به احترام به قانون اساسی خواهد نمود، چگونه خرقة ی «عدالت» و «امامت» را شایسته ای خامنه ای دانست و به او اهداء کرد؟ اما، دوباره سر و کله ی این «ذوب شده» در «عدالت» و «امامت» خامنه ای در نشریات و سایت های اصلاح طلبان ظاهر گشته است. چرا؟ چون جناح رقیب نظامی - امنیتی به مفاد سازش نامه اش پایبند نشده و به درآمد میلیارد دلاری او و پسرش در بودجه ی متروکی تهران تعرض نموده است. این اقدام جناح نظامی امنیتی در زمانی اتفاق افتاد که آقای رفسنجانی به تعهدات سازشش عمل کرد و با «آقا» بیعت کرد و مردم را نیز به تمکین سفارش نمود و به همین علت هر چه محبوبیت مردمی ای که در عرض یکی دو ماهه ی «اپوزیسیون» بودنش پس انداز کرده بود، یکجا به رهبری و دولت کودتا داد. او دیگر چیز ارزشمندی ندارد که طرف مقابل را وادار به تمدید قرارداد سازششان بنماید. پس دوباره دست گدایی به سوی مردم دراز کرده و با روضه خوانی و مداحی از «قدرت لایزال» مردمی و نهی کلامی دولت کودتا از سرکوب ها تجاوز و قتل مردم، دنبال محبوبیتی دوباره و گرفتن ژست اپوزیسیونی است تا مثلاً در نماز جمعه ی دیگری، دو یا سه شعار به نفع خود از مردم ستانده و در مقابل میلیارد دلار بودجه ی مترو به جناح نظامی - امنیتی بفرشد. جالب تر اینکه سایت های اصلاح طلبی چون «موج سبز آزادی» و «نوروز» و دیگران به انتشار مجدد محتوای روضه خوانی و مداحی او پرداخته و او را در چنین راه خیانتکارانه ای حمایت می کنند. البته انتظار دیگری نیز از این رسانه ها نیست چرا که عاقبت ایشان نیز هر زمان که طرف مقابل آماده گی اش را برای معامله اعلام کند، آنها نیز همین راه را خواهند پیمود.

تهدید مجدد مسئولان حکومتی به سرکوب تظاهرات 16 آذر

در شماره ی پیشین خبرنامه گزارش دادیم که چگونه پلیس تهران بزرگ، احمدی مقدم، شرکت کنندگان در تظاهرات 16 آذر را به «برخورد قاطعانه» تهدید نمود. همچنین از بازداشت ها و احضارها و صدور احکام سنگین برای دانشجویان در سراسر کشور برای جلوگیری از برگزاری مراسم یادبود شانزده آذر، روز دانشجوی، سخن گفتیم. اما این سرکوب ها و بازداشت ها و تهدید نه تنها باعث عقب نشینی جنبش دانشجویی نگشت، بلکه آنها را مصمم تر از قبل به دعوت مردم به پیوستن به دانشجویان نمود. بنابراین، مسئولین سرکوبگر حکومت دیکتاتوری جمهوری اسلامی خود را ملزم به تکرار تهدداتشان کردند. این بار نوبت به استانداری (بخوانید وزارت اطلاعات) رسید. صفر علی براتلو، سرپرست معاونت امنیتی - انتظامی استانداری تهران، روز یکشنبه گفت: پلیس با تجمعات فاقد مجوز در روز 16 آذر برخورد خواهد کرد. آقای براتلو تصریح کرد که اگر هم گروهی درخواست تجمع خارج از دانشگاه داشته باشد، به آنها مجوز داده نخواهد شد. این مقام استانداری تهران این مطلب را در پی اعلام برنامه برخی از تشکل های دانشجویی منتقد دولت برای برگزاری مراسمی در روز 16 آذر، روز دانشجوی، اعلام کرد. سرپرست معاونت امنیتی - انتظامی استانداری تهران پیش بینی کرد که در روز 16 آذر هیچگونه ناآرامی رخ نخواهد داد. آقای براتلو و احمدی مقدم پاسخ تهدیدات و تحقیر مردم را در روز 16 آذر دریافت خواهند کرد.

اعتراف اصلاح طلبان به آغاز روند انقلابی

روند انقلابی مبارزات مردمی ایران آنقدر آشکار گشته است که دیگر کسی نمی تواند وجود آن را انکار کند. تا به امروز تعداد بسیار کمی از فعالان سیاسی دارای چنان درک عمیقی از تحولات اجتماعی بودند که از همان روزهای اول متوجه دیالکتیک روند مبارزاتی مردم و ارتباط متقابل رهبری و فرمیست و تحولات مستقلانه ای مردم شدند. اما اینک، بخصوص پس از تظاهرات های «روز قدس» و «13 آبان»، این روند آنچنان در شعارها و برخورد مردم و پیگیری ایشان آشکار گشته که دیگر نیازی به درک عمیق دیالکتیکی ندارد تا این واقعیت را بشناسد. حتی با نگاهی سطحی و حسی نیز می بینیم که جامعه ی ما که تا آغاز مبارزات، روند دو قطبی اقتصادی و اجتماعی را طی کرده بود، با شتاب به سمت دو قطبی شدن سیاسی می رود و هرگونه تمایلات و پیشنهادات میانه و سازشکارانه را دفع می کند.

در اثر تظاهر ماهیت این روند، تعداد زیادی از تئوریسین های لیبرال نیز که تا دیروز لاپائالات وجود «عدم خشونت» در طرز تفکر «طبقه متوسط» تکرار می کردند، به خود آمده و مسئولان حکومت و یاران خود را به آغاز انقلاب هشدار می دهند.

یکی از این تئوریسین مورخ عالی مقام و شیفته ی مهندس موسوی، آقای عبدالله شهبازی است که در وبلاگ خصوصی اش در جمع بندی از مشاهدات مبارزات مردمی در روز 13 آبان می نویسد: «در تحلیل حوادث پنج ماه و نیم اخیر ایران باید عالمانه و منصفانه اندیشید. ابتدا باید «پدیده» را شناخت و سپس برای «درمان» آن چاره جست. اگر تحلیل گر سیاسی، از سر جهل یا تعصب یا یکسویه بینی یا غرض، «پدیده» را غلط تعریف کند، راه کارها نیز غلط خواهد بود. در ماه های اخیر تلاشی عامدانه، هم از سر غرور و جهل و تعصب، هم از سر غرض، می بینم که می کوشد صورت مسئله به درستی شناخته و تعریف نشود تا آتش شعله ورتر و تحولات چاره ناپذیر شود. آنچه می بینم «شورش» نیست زیرا با سرکوب و برخوردهای خشن اولیه کاهش نیافت؛ عمیق تر و گسترده تر شده. مقطعی نبود، تداوم دارد. فرو نمی نشیند، اوج می گیرد. محسن حسام مظاهری درست می گوید که حوادث 13 آبان 1388 نقطه عطفی در تحولات پس از شروع جنبش اعتراضی به انتخابات است. من نیز سیر تحولات را اینگونه می بینم.

در یکی دو روز اخیر با دوستان متعدد صحبت کردم. با تلفن. به جد تأکید کردم که می خواهند حوادث جاری را «شورش های خیابانی» بنمایانند و با راه کارهای مختص به این پدیده با آن برخورد کنند. صورت مسئله را باید درست تعریف کرد. آنچه می گذرد «شورش» نیست؛ «انقلاب» است و راه کارهای خود را دارد. یقین دارم این سخنان پڑواکی نخواهد یافت، از اینرو در وبلاگم می نویسم. برخی این سخن را دلنشین نمی یابند ولی واقعیت را باید گفت. تحلیل گرانی هستند که آنچه را من می بینم دیده اند ولی جسارت بیان آن را ندارند. باید جسور بود و گفت. من مسئولم. من نگران آنم که در ماه های آینده روزهایی که امروز باز است برای همیشه مسدود شود و بر ایران آن رود که محسن حسام مظاهری، و بسیار کسان همچون او، نگران وقوع آناند: جنگ داخلی!» **(تاملاتی درباره 13 آبان 1388)**

پس می بینیم که این «دانشمند» لیبرال، همچون دوستان دیگرش، بالاخره متوجه شدند که این مبارزات از نوع سطحی و مقطعی نبوده، بلکه پایه بر تضادها و شکاف های عمیق اجتماعی دارد که در صورت تداوم به «جنگ داخلی» خواهد رسید. اما فوراً موضع بورژوازی خود را مشخص کرده و اعلام می دارد که گویا هنوز راه هایی برای مهار آن وجود دارد. بدون آنکه اعراف کند که اگر این مبارزات به نهایت توانش نرسد، سخن از دمکراسی گفتن یک شوخی درد آور است. آری! او و همپالگانش خود را به امتیازات پوچ روشنفکرانه در جلد «محبوبیت فردی» و «اعتبار علمی» خود را فروخته اند و تنها نگرانی شان این است که خدای ناکرده با واقعیت یافتن دمکراسی و برابری و عدالت اجتماعی، این امتیازات بی ارزش را از دست بدهند.